

به نام یکتای بی همتا

صبح قشنگی بود. خورشید داشت از پشت ساختمونای بزرگ شهر خودنمایی می‌کرد و بزرگی خودش رو به رخ می‌کشید. باد ملایمی در حال وزیدن بود. از اون طرف پارک صدای سوت و یک، دو، سه به گوش می‌رسید. می‌دونستم دارن ورزش می‌کنن ولی اصلاً حال و حوصله نداشتم. آخه روی جلد مجله‌ای خونده بودم که ۸۰ درصد جوانان از امکانات تشکیل زندگی مشترک بهره‌مند هستن. مونده بودم پس چرا من باید جزء ۲۰ درصد بقیه باشم. بین عدد ۲۰ و ۸۰ گیر کرده بودم که یه دفعه یکی از پشت زد روی شونه‌ام. برگشتم دیدم یه پسر جوون هم سن و سال خودم با یه کیف در دست، می‌گه «ببخشید آقا، ممکنه به دقیقه وقت شما رو بگیرم؟»



با خنده جواب دادم «کلاً وقت من مال شما، به درد من که نخورده
شاید به درد شما بخوره!»
خندید و گفت «چند سؤال برای بررسی اوضاع اجتماعی جهت
پایان نامه کارشناسی ارشد ...»

پریدم توی حرفاش و گفتم «نیازی به توضیح نیست. فکر می‌کنم دارم با یکی از دوستانم گپ می‌زنم. حالا سوالت چی هست؟»
خیلی خوشحال شد و گفت «آخه بعضی از افراد اصلاً تحویل نمی‌گیرن. اگه می‌شه این پرسشنامه رو تکمیل کنین».
پرسشنامه رو که از کیفش بیرون آورد، با کمال میل گرفتم و شروع کردم به جواب دادن. سؤال اولش ساده بود. نوشته بود وضعیت اشتغال: شاغل، بیکار، خارج از نیروی کار. سریع بیکار رو علامت زدم و آهی از ته دل کشیدم. سؤال دوم امیدوارکننده‌تر بود. سن: جای خالی. گفتم «بیخشید».

برگشت و با تعجب سؤال کرد «نوموم شد؟»
گفتم «نه، ولی برام جالبه بیرسم چرا سن رو با مقیاس نسبتی پرسیدی. اگه مقیاس ترتیبی مثل کمتر از ۲۰، بین ۲۰ تا ۳۰، بین ۳۰ تا ۴۰، بالاتر از ۴۰ رو انتخاب می‌کردی پاسخ دادنش راحت‌تر نبود؟»
حالا دیگه حالتش مثل یه علامت تعجب شده بود. پرسید «شما مقیاس‌های اندازه‌گیری رو بلدید؟»
- «نه به اندازه شما».

- «می‌تونم بیرسم رشته شما چیه؟»

○○○



آهنگ آرومی اومد. بعد از چند دقیقه دوباره صدای همون آقا اومد «بله بفرمایید . . .» تا اومدم چیزی بگم گفتم «ببخشید . . .» بعد همون صدای آهنگ. چند دقیقه بعد تا اومد بگه ببخشید گفتم «آدرستون لطفاً!» اون هم سریع آدرس رو داد و بعد هم قطع کرد. من که گیج شده بودم با اینکه تلفن قطع شده بود سریع گفتم «ممنون». از این همه عجله متعجب شده بودم. خب دنیای فناوری و سرعتت دیگه.

همین طور که داشتیم به آدرس نگاه می‌کردم یادم اومد یکی از دوستای خیلی خوبم در همون نزدیکی‌ها توی یه اداره آمار معتبر کار می‌کنه. خیلی وقت بود ندیده بودمش. تصمیم گرفتم راه بیافتم هم ناهار رو با هم باشیم و هم دیداری تازه بشه. بعدش هم می‌تونم به اون شرکت سری بزنم. با این فکر راه افتادم و بعد از یه کم انتظار سوار یه تاکسی شدم. صدای رادیو اون قدر بلند بود که نمی‌شد نشنید. اخبار کوتاه رادیو شروع شد و با ضرب آهنگ خاص خودش، ناخودآگاه توجه همه مسافرها رو به خودش جلب کرد.

- «طبق آمار ارائه شده، ده هزار نفر به بیماری‌های خاص مبتلا

هستند».

آقای راننده که انگار یه کم ترسیده بود گفت «خداییش آدم باید



مراقب سلامتی‌ش باشه. نه آقا. دو با دو چهار می‌شه دیگه. نمی‌شه؟»
 یکی از مسافرها هم گفت «ده هزار نفر خیلی زیاده. یکی از
 فامیل‌های ما همین چند روز پیش از همین بیماری‌های خاص گرفت».
 گفتم «امروز صبح جلوی باجهٔ روزنامه‌فروشی که عنوان خبرها رو
 می‌خوندم دیدم که نوشته بود احتمال مبتلا نشدن به بیماری خاص
 نود و نه درصده، یعنی خیلی بعیده کسی مبتلا بشه».
 یکی دیگه از مسافرها با قیافه‌ای حق به جانب گفت «آقا باور نکن.
 همین الان مگه اخبار نگفت ده هزار نفر مریضن». چنان ده هزار نفر رو
 غلیظ گفتم که آدم حداقل ده تا ده هزار نفر رو ناخودآگاه با هم جمع می‌زد.

گفتم «ده هزار نفر بیمار و ۹۹٪ سالم هر دو یک خبره. آگه جمعیت رو ۷۰ میلیون در نظر بگیریم، ده هزار نفر بیمار یعنی شصت و نه میلیون و نهصد و نود هزار نفر سالم و این همون ۹۹ درصد». همین طور که داشتم توضیح می‌دادم متوجه شدم همه دارن بقیه اخبار رو گوش می‌دن و کسی به من گوش نمی‌ده. چون آقای راننده توی حرفای من پرید و گفت «من نمی‌دونم چرا مردم کتاب نمی‌خرن تا سرانه مطالعه بالا بره. همین میدون رو می‌بینی، پرکتابه. البت ما توی همین تاکسی اندازه ده تا کتاب از مردم چیز یاد می‌گیریم ولی کتابم چیز خوبیه. نه آقا، دو با دو چهار می‌شه دیگه. نمی‌شه؟»

یکی از مسافرها جواب داد «بله آقا می‌شه، ولی کتاب خوندن وقت می‌خواد و پول».

یکی دیگه اعتراض کرد که «قیمت کتاب که از بیتزا گرونتر نیست. من خودم توی مسیر رفت و برگشت از محل کارم کلی کتاب خوندم». حق با اون بود. نگاه که کردم دیدم په کتاب دستش گرفته و داره می‌خونه. ادامه داد «هر چیزی دو سر داره. شما نگاه کنین طبق آمار در سال گذشته ۱۰۰ واحد تولیدی تعطیل شدن. خب آگه این خبر رو بگن اول آدم ناراحت می‌شه. ولی آگه بگن این ۱۰۰ واحد ضررده بودن و با تعطیلی

